

نقد و بررسی دستور زبان فارسی (۱)

اکرم مندنی‌زاده
دانشگاه آزاد واحد شوشتر

دستور زبان فارسی (۱)، نوشته دکتر تقی وحیدیان کامیار، با همکاری غلامرضا عمرانی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۲۷ صفحه، وزیری ۵۵۰۰ ریال.

مقدمه

دکتر وحیدیان کامیار استاد مسلم ما، تحقیقات ارزنده‌ای در زمینه قافیه، عروض و آواهای زبان فارسی داشته‌اند که خبر از نواندیشی و دگراندیشی‌شان را می‌دهد. ایشان در زمینه آموزش علمی زبان فارسی نیز گام‌های بلند و بزرگی برداشته‌اند، هرچند هنوز دارای استحکام و قوام بایسته‌ای نیست؛ زیرا گاه در زیر برخی از آنها ردپای دست‌نویسان سنتی دیده می‌شود و در مواردی دیگر تزلزل به نظر می‌آید. نکته دیگر آنکه در دستور زبان فارسی (۱) برداشتی دگرگونه از دستور ساخت‌گرایی سوسوری دیده می‌شود.

با آنکه دکتر وحیدیان و همکارشان آقای عمرانی، در هیچ‌جا به‌طور واضح در مورد نظریه ساخت‌گرایی دو سوسور برداشت خود را مطرح نکرده و آن را شرح نداده‌اند، از فحوای کلام و کتابشان چنین برمی‌آید که منظورشان از این نظریه، توصیف ساختمان زبان به دور از معناست، چنان‌که در مقدمه کتاب پس از اعلام نظریه ساخت‌گرایی به تعریف مفعول و فعل پرداخته، جهت بیان دیدگاه ساختاری خود بدان بسنده کرده‌اند.

منظور دو سوسور از ساخت، سیستم، دیسمان و نظام این است که در دستگاه منسجم زبان هر جزء به جزء دیگر بستگی دارد و ارزش هر واحد تابع وضع ترکیبی آن است. بنابراین، ماهیت و تحول هر جزء را نمی‌توان انفرادی بررسی کرد (برداشتی آزاد از

مبانی زبان‌شناسی ابوالحسن نجفی، ۱۳۷۸، ص ۲۱). اهمیت نظریهٔ دو سوسور در بیان خصوصیت وابستگی و پیوستگی اجزاء این مجموعه است (همان، ص ۲۰). هدف دو سوسور از طرح مسئلهٔ نظام‌مند بودن زبان، مخالفت با نظریهٔ اصالت ذره است. اصالت ذره یعنی جهان یا هر یک از جلوه‌های جهان، از اجتماع یعنی پهلوی هم قرار گرفتن تعدادی ذره ریز تشکیل شده است. طبق این نظریه در مجموعه‌ای که دارای پنج واحد (الف، ب، ج، د و ه) باشد اگر یک یا چند واحد بر آن بیفزایم (مثلاً و) و یا از آن بکاهیم (مثلاً ه) در ماهیت کلی و نحوهٔ عمل آن مجموعه تغییری به جز افزایش و کاهش روی نخواهد داد. اما دو سوسور معتقد است «الف» چیزی است که دیگران نیستند. این نکته، به‌ویژه دربارهٔ حروف الفبا صدق می‌کند. حرف «الف» آن است که «ب» یا «پ» یا «ت» یا هیچ حرف دیگری نیست (همان، ص ۲۰-۲۱). به نظر وی کاستن و افزودن ماهیت پدیده را عوض می‌کند. پس در این نظام یک ارتباط معنادار وجود دارد. اما آنچه در دستور ساختاری دکتر وحیدیان کامیار مشهود است مثل سایرین، برداشتی دگرگونه از نظریهٔ دو سوسور است؛ یعنی بررسی اجزاء زبان بدون توجه به ارتباط آنها با یکدیگر که نوعی گسسته‌نگری مقوله‌های زبانی به نظر می‌آید. هرچند ایشان در طرح برخی از مباحث زبان‌شناسی مثل، تجزیهٔ دوگانهٔ زبان (دستور زبان فارسی ۱، ص ۲) و برای جملات نامحدود زبان قوانین محدود یافتن همان دیدگاه سوسوری را دارند، در مجموع برداشتشان با نظر دو سوسور متفاوت است. گذشته از این، می‌دانیم که امروزه نظریهٔ ساخت‌گرایی زبان، به دلیل ضعفهایش در توصیف دقیق و علمی زبان، اعتبار علمی ندارد و متعلق به تاریخ علم زبان‌شناسی است (منگنو، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴)؛ زیرا زبان بنا بر ماهیتش بدون معنا نمی‌تواند گویا باشد و از آن جایی که معناشناسی ارتباط تنگاتنگی با نحو زبان دارد (همان، ص ۱۲۰) نادیده گرفتن آن و پرداختن صرف به ساختار نمی‌تواند توصیف دقیقی از زبان داشته باشد. شاهد مدعای ما استفادهٔ مکرر مؤلفان کتاب دستور زبان فارسی (۱) از معناست.

لذا در این مقاله پیش از هر چیز تعاریف، توصیفات و روشهای تشخیص مقوله‌های زبانی (اجزاء سخن) کتاب دستور زبان فارسی (۱) را بررسی کرده، با دسته‌بندی تعاریف، روشها و تجزیه و تحلیل آنها را، با در نظر گرفتن بسامد هر کدام، در نموداری ارائه می‌کنیم. همچنین ضمن اشاره به نواقص و اشکالات مباحث، به رد نظر مؤلفان در خصوص ساختاری بودن دستورشان می‌پردازیم.

تعاریف و توصیفات

یکی از شاخصهای مهمی که به خوبی دیدگاه مؤلف و نگرش او را نسبت به مقوله‌های

مطرح شده در اثر نشان می‌دهد، نوع تعاریف و توصیفات ارائه شده است. با توجه به تعاریف است که می‌توان دربارهٔ نوع نگرش واقعی مؤلف - که حتی ممکن است برای خود ایشان نیز روشن نباشد - قضاوت کرد. لذا، ابتدا این تعاریف را به سه دستهٔ تعاریف ساختاری، تعاریف آمیزه‌ای و تعاریف صرفاً معنایی تقسیم کرده و سپس آنها را بررسی می‌کنیم.

الف) تعاریف ساختاری: این دسته شامل تعاریفی است که بدون توجه به معنا و با تأکید بر ساخت و صورت واحدهای زبانی شکل گرفته‌اند.

۱. فعل: کلمه‌ای است که شناسه دارد (ر.ک.: ص ۱۲).
۲. نهاد جدا: نهاد جدا از فعل را گویند که معمولاً در آغاز جمله می‌آید (همانجا).
۳. نهاد پیوسته: نهاد پیوسته به فعل را گویند (همانجا).
۴. اسم: کلمه‌ای است که در زبان فارسی هیچ نشانهٔ ظاهری ندارد (ر.ک.: ص ۶۸).
۵. شاخص: نزدیک‌ترین وابسته به هستهٔ گروه اسمی است که بدون هیچ نشانه قبل از هسته می‌آید (ر.ک.: ص ۷۲).

۶. مضاف‌الیه و صفت: اگر پس از اسمی نقش‌نمای اضافه (کسره) بیاید کلمه بعد از آن - اگر اسم یا در حکم اسم باشد - مضاف‌الیه است و گرنه صفت (ص ۷۹).

۷. توصیفات بخش ساختمان کلمات: این توصیفات تا حدودی ساختاری است، زیرا تشخیص تکواژ کاری معنایی است. مثلاً در صفحه ۸۱ صفت ساده چنین تعریف شده است: آن که فقط یک تکواژ داشته باشد.

۸. وجه التزامی: جمله‌ای که در وجه التزامی باشد و با یکی از عوامل التزامی ساز باید، شاید، کاش، اگر، مبادا و برخی از فعلهای دیگر، مثل خواستن و توانستن همراه است (ص ۵۵).

ب) تعاریف آمیزه‌ای از معنا و ساختار: این دسته شامل تعاریفی‌اند که بخشی از آن با توجه به ساخت کلمه و بخشی دیگر با توجه به معناست.

۱. ممیز: بین صفت شمارشی و موصوف آن برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، معمولاً اسمی می‌آید که وابسته صفت شمارشی است و ممیز نام دارد (ص ۸۷). اثبات وابستگی و درک حالت وصفی به معنا برمی‌گردد و فقط آمدن آن بین موصوف و صفت شامل بخش ساختاری تعریف می‌شود.

۲. مفعول: گروه اسمی‌ای است که پس از آن «را» بیاید یا بتوان به آن «را» افزود (ص ۹۵). در صورتی مفعول بودن کلمه ثابت می‌شود که جمله‌ای معنی‌دار تولید شود.

مثلاً: درخت زیباست. زیبا، مفعول نیست، زیرا نمی‌توان پس از آن «را» آورد (درخت زیبا را است). اما در جملهٔ مادر به کودک غذا داد، غذا مفعول است، زیرا می‌توان گفت: مادر به کودک غذا را داد. لذا، بخش دوم تعریف مفعول کاملاً معنایی است.

۳. شاخص: شاخصها عناوین و القابی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هستهٔ گروه اسمی‌اند (ص ۷۲). تشخیص عنوان و لقب به معنا برمی‌گردد ولی بخش دوم تعریف ساختاری است.

۴. نهاد: معمولاً نهاد پیش از گزاره می‌آید (ص ۱۲) که این بخش ساختاری تعریف است. در جایی دیگر نهاد صاحب‌خبر آمده است (ر.ک.: ص ۱۱)؛ زیرا اثبات صاحب‌خبر بودن به معنا برمی‌گردد.

۵. هستهٔ گروه اسمی: اسمی است که نخستین کسره را گرفته است یا بتواند بگیرد که قسمت دوم تعریف - بعد از واژهٔ «یا» - به معنا مربوط می‌شود (در پاسخ به سؤال یکی از شرکت‌کنندگان در گردهمایی دبیران دزفول با دکتر وحیدیان کامیار در دی ماه ۱۳۸۲).

۶. فعل مرکب: فعلی است که حداقل دو تکواژ آزاد در بن مضارع داشته باشد (ر.ک.: ص ۵۹). تشخیص تکواژ آزاد یا وابسته کاری معنایی است. حتی تشخیص بن مضارع نیز به معنا برمی‌گردد، زیرا بنی مضارع است که بتوان آن را با افزودن تکواژ به فعل امر تبدیل کرد.

۷. شناسهٔ فعل: نهادی است که همیشه با آن همراه است و قابل حذف نیست (ص ۱۲). نشانهٔ نهاد مطابقت آن با شناسه است و قابل حذف بودن یا نبودن و مطابقت داشتن یا نداشتن، در ارتباط با معنا قابل تشخیص است.

۸. متمم: متمم گروه اسمی است که پس از حرف اضافه می‌آید و فعل به آن نیاز دارد (ص ۹۵). قسمت اول تعریف یعنی آمدن متمم بعد از حرف اضافه ساختاری است و درک نیاز فعل به آن به معنا برمی‌گردد.

۹. جنس: اسمی که نه شناس باشد و نه ناشناس، بدون هیچ نشانه‌ای به کار رود و منظور از آن تمام افراد طبقهٔ خویش باشد نه یک یا چند عضو مشخص. اسم جنس معمولاً مفرد به کار می‌رود، زیرا مفرد و جمع آن فرقی با هم ندارد. اسم جنس تکیهٔ جمله را به خود اختصاص می‌دهد: درخت پدیدهٔ شگفت‌آوری است (ص ۹۱). همان‌طور که می‌بینید تنها بخش ساختاری این تعریف جملهٔ بدون نشانه بودن اسم جنس است که اصلاً نمی‌تواند تعریفی دقیق باشد، زیرا خیلی از ساختهای دیگر زبان نیز ممکن است این ویژگی را داشته باشند؛ مثل برخی قیده‌ها، خود اسم مفرد و اسم جمع.

۱۰. متمم اسم: اسمی که نیاز به متمم دارد، در همه نقشها و کاربردهایش متمم

می‌گیرد. وجود متمم اسمی الزامی است. این متمم مستقل نیست... در جمله‌های زیر گروه‌های نشان‌دار پس از حرف اضافه، متمم اسم است: بحث دربارهٔ مسائل فرهنگی، این روزها بسیار رواج دارد. انتقاد از زشتیها و نابسامانیهای جامعه برای اصلاح رفتار اجتماعی سودمند است (ص ۲۹). چنان که می‌بینید توجه به حرف اضافه برای تشخیص متمم بخش ساختاری تعریف است، اما نیاز داشتن یا نداشتن اسم قبل از حرف اضافه به متمم یا تشخیص استقلال یا وابستگی متمم اسم به اسم قبل از خود، نیاز دارد که به معنا توجه شود. (ج) تعاریف صرفاً معنایی: این تعاریف همان تعاریف دستور سنتی، گاهی با کمی اختلاف هستند:

۱. مسند: گروهی اسمی‌ای است که بعضی از فعلها علاوه بر نهاد یا مفعول یا متمم به آن نیاز دارند. مسند در جمله‌های سه جزئی با مسند یا جمله‌های چهار جزئی با مسند و مفعول می‌آید و معنای فعل آن جمله‌ها را کامل می‌کند (ص ۹۵-۹۶). وجود جمله آخر نیازی به توضیح معنایی بودن تعریف ندارد.

۲. نهاد: صاحب خبر جمله است و ممکن است جمله قابل تأویل به گروه اسمی باشد (ر.ک.: ص ۹۵). صاحب خبر بودن و قابل تأویل بودن به معنا برمی‌گردد.

۳. جمله ساده: جمله سخنی است که دارای دو بخش نهاد و گزاره باشد. گزاره خبر جمله است و نهاد صاحب خبر (ص ۱۱). معلوم است که این تعریف معنایی است.

۴. بدل: بدل اسم یا گروه اسمی است که با مکث، بعد از هسته گروه اسمی می‌آید تا توضیحی بدان بیفزاید یا آن را بیشتر معرفی کند (ص ۹۶). درک توضیح به معنا برمی‌گردد.

۵. گروه قیدی: گروه قیدی بخشی از سخن است که فعل به آن نیازمند نیست و به همین دلیل از جمله قابل حذف است. گروه قیدی جنبهٔ توضیحی دارد (ص ۱۰۴). درک جنبهٔ توضیحی داشتن و اثبات نیازمندی یا بی‌نیازی فعل به کلمه‌ای، جز از راه معنا امکان‌پذیر است؟

۶. افعال لحظه‌ای: به افعالی می‌گویند که عملشان در یک لحظه رخ می‌دهد و ادامه یا جریان پیدا نمی‌کند؛ مثل: افتادن و شکستن (ر.ک.: ص ۴۲).

۷. افعال تداومی: افعالی را می‌گویند که عمل آنها تداوم داشته باشد؛ مثل: خوردن، بافتن، ... (همانجا).

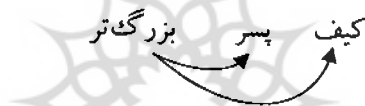
۸. افعال لحظه‌ای - تداومی: به افعالی می‌گویند که عملشان در یک لحظه اتفاق می‌افتد اما ادامه پیدا می‌کند: خوابیدن، ایستادن، ... (همانجا). درک تداوم یا عدم تداوم به معنا برمی‌گردد.

۹. جمله مرکب، دست کم یک جمله وابسته دارد (ص ۱۱۲). تشخیص وابستگی به معنای برمی گردد.
۱۰. فعل معلوم: فعل معلوم را به نهاد نسبت می دهند (ص ۵۱). آیا نسبت دادن معنایی نیست؟
۱۱. فعل مجهول: فعل مجهول را به مفعول جمله معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می دهند (همانجا). باز هم نسبت دادن مطرح شده، که این تعریف معنایی است.
۱۲. جمله‌های بی فعل: جمله‌هایی اند که بدون داشتن فعل معنای یک جمله را به مخاطب منتقل می کند (ر.ک.: ص ۲۳). معنایی بودن تعریف نیازی به توضیح ندارد.
۱۳. صوت: صوت واژه‌ای است که مانند دیگر واژه‌ها کاربرد ندارند، یعنی نهاد و مفعول و ... قرار نمی گیرد و از موقعیت و نحوه بیان یا وجود قرینه می توان به معنای آن پی برد. صوتها در موقعیتهای مختلف از جمله خشم و شگفتی و تنفر و تمسخر و توهین و تحقیر و اعتراض و نظایر آن به کار می روند (ص ۲۳-۲۴).
۱۴. غیر صوت: غیر صوت واژه معمولی زبان است که کار یک جمله را انجام می دهد: سلام، درود، آفرین، افسوس و ... (ر.ک.: ص ۲۴).
۱۵. نکره (ناشناس): اسمی است که برای شنونده یا گوینده ناشناخته باشد (ص ۹۱). شناختن یا نشناختن به معنای برمی گردد.
۱۶. معرفه (شناس): اسمی است که شناخته باشد (ص ۹۰). مشخص است که این تعریف معنایی است.
۱۷. توصیف نهاد به عنوان جاندار و بی جان امری معنایی است (ر.ک.: ص ۱۳).
۱۸. اسم جمع: «اسم جمع» اسمی است که بدون داشتن نشانه جمع بر «بیش از یکی» دلالت کند (ص ۸۹)؛ این تعریف کاملاً معنایی است.
۱۹. اسم مبهم: اسمی را گویند که بر تعداد نامشخص دلالت می کند (ص ۹۰).
۲۰. عام: عام اسمی است که افراد یک رده یا طبقه را شامل می شود و نکره و جمع بسته می شود (ص ۹۲).
۲۱. خاص: خاص اسمی است که نه جمع بسته می شود نه نشانه نکره می پذیرد (همانجا).
۲۲. وجه فعل: تلقی گوینده یا نویسنده از جمله یعنی مسلم و نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه گویند (ر.ک.: ص ۵۴).
۲۳. انواع اضافه: ... در اضافه تعلقی بین مضاف و مضاف‌الیه رابطه مالکیت یا وابستگی وجود دارد، اما در اضافه غیر تعلقی چنین رابطه‌ای نیست (ر.ک.: ص ۸۰).

۲۴. قید صفت: برخی از صفتها که مفهوم آنها قابل اندازه گیری دقیق نیست اما کم و بیشی می پذیرد می توانند برای تعیین مقدار، قیدی همراه داشته باشند که درجه و میزان کم و بیشی را نشان دهد (ص ۸۹).

۲۵. صفت صفت: برخی از صفتها، صفتهای همراه خود را بیشتر معرفی می کنند و درباره اندازه و درجه آنها توضیح می دهند مثل: لباس آبی سیر، رنگ سبز یشمی (ص ۸۸). حتی برای رسم نمودار آنها نیز چاره‌ای جز توجه به معنا نیست.

۲۶. صفت مضاف‌الیه و رسم نمودار آن (ر.ک.: ص ۸۹). به این مثال توجه کنید: کیف پسر بزرگ‌تر (در نمودار زیر). در واقع، باید بفهمیم چه کلمه‌ای به چه کلمه‌ای برمی گردد و ساختار نمی تواند به ما کمکی بکند. مثلاً باید بدانیم بزرگ‌تر با پسر ارتباط دارد و ربطی به کیف ندارد به طوری که اگر آن را به کیف وصل کنیم معنای ترکیب به هم می خورد؛ هرچند مؤلفان تعریفی برای این مقوله نداده‌اند و تنها به ذکر نمونه‌ای بسنده کرده‌اند، همین نمونه خود، نماینده معنایی بودن بحث است.



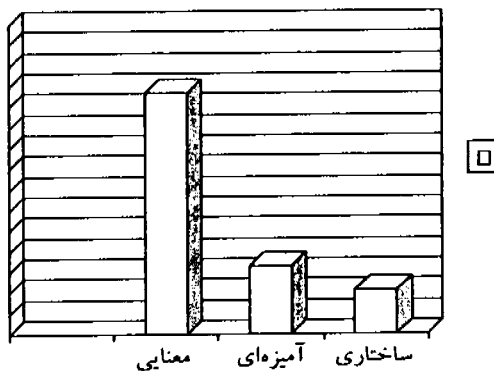
۲۷. مضاف‌الیه مضاف‌الیه: ... کیف دستی دوست من (ر.ک.: ص ۸۸). برای تشخیص روابط کلمات باید به معنا توجه کنیم.

۲۸. گروه اسمی: اسم چه وابسته باشد و چه نداشته باشد باز هم گروه اسمی است چون بالقوه می توان برای اسم وابسته یا وابسته‌های متعدد آورد (ر.ک.: ص ۶۸). این توصیف نمی تواند ساختاری باشد؛ چه طور اسمی که در ظاهر وابسته‌ای ندارد، گروه فرض می شود.

۲۹. در صفحه ۸۳ تعاریفی در اقسام صفت مفعولی آمده است: الف) کاملاً صفت: این واژه‌ها می توانند به عنوان وابسته اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل: (در) گشوده، (پنجره) بسته و...؛ ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضیهای بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به کار می‌روند: دیده، شنیده و وابسته بودن و کارکرد جز با کمک معنا از طریق دیگر دریافت نمی‌شود.

۳۰. صفت تعجیبی: واژه‌های «چه» و «عجب» اگر همراه با اسمی بیایند و تعجب را برسانند صفت تعجیبی‌اند (ص ۷۰). مگر رساندن تعجب به معنا بر نمی‌گردد؟

۳۱. صفت پرسشی: واژه‌های «کدام، چند، چندمین، چه» وقتی پیش از اسم بیایند و پرسشی را برسانند صفت پرسشی‌اند (همانجا). رساندن پرسش معنایی است.
۳۲. تکواژهای «بر، در، باز، فرو، فرا، پس، وا، و» اگر پیش از فعل ساده بیایند - و معنی آن را تغییر دهند یا نه - فعل پیشوندی می‌سازند. گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تأثیر می‌گذارند و فعل با معنای جدید می‌سازند مثل: افتادن و بر افتادن یا انداختن و برانداختن. اما گاهی هیچ معنای تازه‌ای به فعل ساده نمی‌افزایند... (ر.ک.: ص ۵۹)؛ که نیازی به توضیح برای اثبات معنایی بودن آن نیست.
۳۳. وجه اخباری: اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد، آن فعل از وجه اخباری است (ص ۵۴).
۳۴. وجه التزامی: فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط، دعا یا میل مطرح شود (ص ۵۵).
۳۵. گذرا: فعلی است که علاوه بر نهاد به اجزاء دیگری نیاز دارد و ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد (ر.ک.: ص ۴۹). نیاز داشتن یا نداشتن به کمک معنا درک می‌شود.
۳۶. تکواژ: نشانه‌های معنی‌دار زبان را تکواژ گویند (ر.ک.: ص ۷).
۳۷. در صفحه ۷۸ که کاربردهای دیگر علامت جمع آمده است در واقع مفهوم جمع ندارند و کاملاً بختی معنایی است.
- همان‌طور که می‌بینید از ۵۵ تعریف، ۸ تعریف ساختاری است که البته اگر با دقت بیشتری این تعاریف را مرور کنیم دوباره به رگه‌هایی از معنا برمی‌خوریم؛ مانند توصیفات بخش ساختمان کلمات که برای درک آن باید به معنا توجه کرد؛ لذا این میزان حتی با اندکی اغماض همراه است. همچنین ۱۰ تعریف از کل تعاریف، آمیزه‌ای و ۳۷ تعریف معنایی است که درصد هر کدام بدین قرار است:



در نمودار فوق تعاریف ساختاری ۱۴/۸، آمیزه‌ای ۱۸/۵ و معنایی ۶۶/۶ درصد تعاریف استخراج شده است. در مقایسه‌ای ساده درمی‌یابیم که میزان تعاریف ساختاری نسبت به سایر تعاریف خصوصاً تعاریف معنایی اندک است و این دقیقاً خلاف نظر مؤلفان است که در مقدمه (ص ۵) چنین گفته‌اند: بیشتر توصیفاتشان ساختاری است و کوشیده‌اند کمتر به تعاریف معنایی بپردازند.

بررسی روشهای تشخیص اجزاء سخن

تعدادی از این روشها بر اساس تعاریف ارائه شده، استخراج و استنباط گردیده است که گاه مؤلفان خود آن را روش تشخیص نامیده‌اند و سایر آنها از توصیفات موجود در کتاب استخراج شده است که ضمن بحث ارجاع داده می‌شود. نیز به دلیل زیاد بودن تعداد روشهای آمیزه‌ای تنها روشهای معنایی و ساختاری بررسی و در پایان نموداری از آن ارائه می‌شود.

الف) روشهای ساختاری برای تشخیص اجزاء سخن:

۱. در مفعول از طریق را؛ هر چند بخش دوم تعریف معنایی است.
۲. در نهاد از طریق مکان قرار گرفتن در برخی از جملات نه همه آنها.
۳. در هسته از روی کسره که برای برخی از گروهها کارایی و مصداق می‌یابد، مانند گروهی که وابسته پسین دارد. اما گروهی که وابسته پسین ندارد برای تشخیص هسته باید متوسل به معنا شد، چون کلمه‌ای هسته است که کسره را در گروه بپذیرد. پذیرفتن یا نپذیرفتن به کمک معنا قابل تشخیص است.
۴. در وابسته‌های پسین و پیشین: با توجه به موقعیت آنها نسبت به هسته؛ البته به شرطی که به ضرورت بیان، جای هسته و وابسته عوض نشده باشد (مثل حسین آقا به جای آقا حسین) چون دیگر ساختار از شرح آن عاجز است.
۵. در ممیز از طریق مکان قرار گرفتن آن در بین عدد و معدود.
۶. در متمم از روی حرف اضافه که البته خاص این دستور هم نیست.
۷. در شاخص از طریق مکان قرار گرفتن آن قبل از هسته گروه اسمی، که این نیز خود با ممیز می‌تواند در صورت و ساختار یکسان باشد.
۸. در فعل از طریق شناسه، که البته می‌دانید هر کلمه‌ای که شناسه دارد نمی‌تواند فعل باشد.
۹. در مضاف‌الیه و صفت، در آن جایی که گفته شده است این گونه کلمات بعد از

کسره می آیند، تعریفی ساختاری است.

ب) روشهای معنایی برای تشخیص اجزاء سخن:

۱. در جملات ساده، برای فهمیدن دقیق اجزاء باید بینیم فعل به چند جزء نیاز دارد. برای مثال: در جمله من دیروز عصر آذر را در کتابخانه در حال خواندن روزنامه عصر دیدم، فعل دیدم با داشتن دو عضو «من» و «آذر را» معنی اش کامل می شود و نیازی به سایر اعضا نیست و من آذر را دیدم جمله ای سه جزئی گذرا به مفعول است. کاملاً مشخص است که تنها از طریق توجه به معناست که می توان چنین قضاوتی کرد.

۲. در کلمات، این که بدانیم فلان کلمه چند تکواژ است نیاز به معنا داریم، زیرا تکواژ یک واحد معنایی است. مثلاً می گوئیم: نمازخانه که دو تکواژ دارد، زیرا از نماز + خانه درست شده که هر کدام یک تکواژ آزاد و قاموسی است و نمی گوئیم از نم + از + خا + نه درست شده است، زیرا هیچ کدام از این واحدها نه معنی دارد و نه کاربرد.

۳. در فعل مرکب، فعلی مرکب است که نتوان بین دو جزء آن تکواژهای «تر»، «ها» و «ی» یا صفت و مضاف الیه را گذاشت و ترکیب معنی داری درست کرد. مثلاً: بین چشم و پوشیدن که جمعاً فعلی مرکب می سازد در جمله «پدر از گناه او چشم پوشیده» نمی توان هیچ کدام از این سه تکواژ را گذاشت و جمله معنی داری تولید کرد. لذا پنج جمله زیر بی معنی به نظر می آیند و این نشانه مرکب بودن فعل جمله بالاست:

پدر از گناه او چشم تر پوشید.

پدر از گناه او چشمها پوشید.

پدر از گناه او چشمی پوشید.

پدر از گناه او چشم $\frac{\text{خوب}}{\text{صفت}}$ پوشید.

پدر از گناه او چشم $\frac{\text{من}}{\text{مضاف الیه}}$ پوشید.

روش دوم تشخیص مرکب بودن فعل نیز معنایی است، زیرا با توجه به معنی فعل باید بینیم جزء اسمی نقشی برای او ایفا می کند یا نه؟ (ر.ک.: ص ۶۰).

۴. در واجها نیز با معنا در ارتباط است، زیرا می گوئیم حرف «الف» در سار، واج است؛ زیرا اگر به جای آن «ی» بگذاریم معنی کلمه عوض شده، تبدیل به کلمه «سیر» می شود و سایر واجهای این کلمه با همین روش ثابت می شوند.

۵. در مضاف الیه و صفت، موصوف «ی» نکره می پذیرد ولی مضاف نمی پذیرد. مثلاً: دری باغ غلط است اما باغی زیبا درست است یا نمی توان گفت: در باغ است، ولی

می توان گفت: باغ زیاست. یا می توان گفت: باغ زیاتر، ولی نمی توان گفت: در باغ تر. تمام این روشها مستقیماً با معنا ارتباط دارند (ر.ک.: ص ۸۰).

۶. در قید می توان آن را از جمله حذف کرد، بدون آنکه به معنی جمله خدشه وارد شود.

۷. در انواع اضافه‌ها، دکتر وحیدیان کامیار اضافه‌ها را به دو دسته تعلقی و غیر تعلقی تقسیم کرده‌اند که کار بسیار جالبی است. اما متأسفانه هم تعریف، هم شیوه تشخیص ایشان بر پایه معنا استوار است و با کمک معنا اثبات می‌شود. روش تشخیص ایشان این است که در اضافه تعلقی می توان مضاف الیه را جمع بست، مثلاً: در دو ترکیب دست طمع و قانون کار می توان با جمع بستن فهمید که کدام تعلقی و کدام غیر تعلقی است. دست طمعها، قانون کارها؛ ترکیبی که معنی دار است تعلقی و آن که بی معنی است غیر تعلقی. روش دیگر با جابه‌جا کردن ترکیب و افزودن فعل «دارد» به آخر آن که اگر جمله معنی دار سه جزئی گذرا به مفعول درست شد اضافه تعلقی و اگر درست نشد اضافه غیر تعلقی است (همانجا). واضح است که هیچ کدام از این روشها ساختاری نیست.

۸. در تشخیص متمم فعل از متمم قیدی، نوعی گروه قیدی (متمم قیدی) از نظر ساخت با متمم یکسان است، یعنی با حرف اضافه می‌آید؛ مثلاً: منوچهر از خانه آمد، منوچهر به خانه آمد. تفاوت گروه قیدی (متمم قیدی) با متمم فعل در آن است که بعضی از فعلها به متمم فعل نیاز دارند و با حذف متمم جمله ناقص می‌شوند. مثلاً: با دانایان در آمیز، از نادانان پرهیز. اما متمم قیدی جنبه توضیحی دارد و فعل به آن نیاز دارد (ر.ک.: ص ۱۷-۱۸). همین نیاز داشتن و نداشتن فعل به معنا برمی‌گردد.

۹. در متممهای اجباری غیر از متمم فعل، تشخیص سایر متممهای اجباری نیز به کمک معناست، مثلاً برخی از صفتهای بیانی برای توضیح بیشتر نیاز به متمم دارند و بدون آن ناقص‌اند؛ این نقص را فقط معنا می‌فهمد نه ساختار. برخی از متممهای صفات بیانی به جای حرف اضافه با کمک کسره به آنها وابسته می‌شوند؛ مثلاً: آدم نیازمند دلجویی = آدم نیازمند به دلجویی (ر.ک.: ص ۸۵).

۱۰. در تشخیص افعال تداومی از غیر تداومی (لحظه‌ای و لحظه‌ای تداومی) (ر.ک.:

ص ۴۲).

۱۱. در تشخیص افعال لحظه‌ای - تداومی از افعال تداومی و لحظه‌ای (همانجا).

۱۲. در تقسیم‌بندی اقسام ممیز، ممیزهایی که چیزی به معنا نمی‌افزایند و وجود آنها اختیاری است، مانند: دو جلد کتاب، چهار عدد صندلی و ممیزهایی که به معنا می‌افزایند و

وجود آنها اجباری است، مانند: دو متر پارچه، یک دست استکان (ر.ک.: ص ۸۸).
 ۱۳. در جمله مرکب از جملات ساده، که همان تأویل پذیری جمله مرکب است و کاری معنایی است (ر.ک.: ص ۱۱۳).

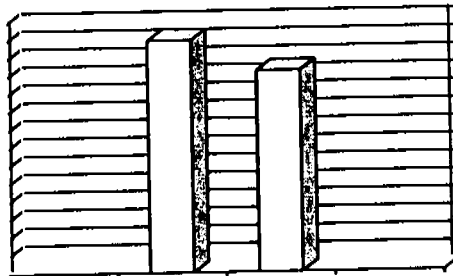
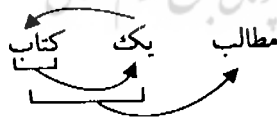
۱۴. در عنصر دو نقش (تنازع) (ر.ک.: ص ۱۲۴) نیز معنایی است؛ برای تشخیص دو نقش یک کلمه باید به ژرف ساخت جمله مرکب توجه کرد، زیرا باید با در نظر گرفتن معنا دریابیم که صفت صفت کلمه پیش از خود را توصیف می کند؛ مثل رنگ سفید شیری.

۱۵. در صفت صفت نیز کاملاً معنایی است (ر.ک.: ص ۸۸).

۱۶. در مضاف الیه مضاف الیه (ر.ک.: ص ۸۹)، هر چند مؤلف در ظاهر توضیح معنایی برای این مقوله نداده است، در ارائه نمونه و رسم آن کاملاً معنایی برخورد کرده است؛ مانند: کیف دستی دوست من که هرگز ساختار نمی تواند تعیین کند که هر مضاف الیه مضاف الیه چگونه به کلمه قبل از خود مربوط است.

۱۷. در تشخیص قید صفت (ر.ک.: ص ۸۷)، که باید به معنا توجه کرد به خصوص در قیدهای بی نشانه مانند: لباس خیلی خوب که به کمک معنا درمی یابیم «خیلی» قید است و «خوب» صفت است، زیرا خیلی مقدار و خوب قید مقدار را مشخص می کند.

۱۸. در صفت مضاف الیه (ر.ک.: ص ۸۹). در این مقوله به کمک معنا درمی یابیم که در گروه اسمی «مطلب یک کتاب»، «یک» صفت شمارشی است و به وصف کتاب می پردازد. برای رسم نمودار آن باید به معنا توجه کرد. در همین مثال یک به کتاب برمی گردد و هر دو (یک و کتاب) به مطلب برمی گردند.



ساختاری معنایی

در نمودار روشهای تشخیص، از ۲۷ روش استخراج شده، ۹ روش ساختاری و ۱۸ روش معنایی است. درصد روشهای ساختاری ۳۳/۳ و روشهای معنایی ۶۶/۶ است. لذا روشهای معنایی دقیقاً دو برابر روشهای ساختاری است و این دلیل دیگر بر رد نظر مؤلفان در خصوص ساختاری بودن دستورشان است.

بررسی و تجزیه و تحلیل نقایص تعاریف و روشها

۱. در مبحث نهاد آمده است که اگر نهاد جدا اسم باشد، حذف آن جز با قرینه امکان‌پذیر نیست، زیرا ایجاد ابهام می‌کند. اما اگر نهاد جدا ضمیر باشد آوردن آن اختیاری است (ص ۱۲) چون شناسه جانشین آن می‌شود. چنانچه بنا بر جانشینی باشد، شناسه نیز می‌تواند جانشین اسم آغاز جمله شود. با مقایسه دو جمله «علی آمد» و «او آمد» می‌توان چنین توضیح داد: در صورتی که نهاد هر دو جمله را حذف کنیم چه فرقی در ساختار با هم خواهند داشت؟ اگر بنا بر ابهام باشد هر دو ابهام دارند. شونده از کجا می‌داند که فاعل اولی اسم و دومی ضمیر بوده است؟

۲. در مبحث مطابقت نهاد با شناسه (ر. ک: ص ۱۳) ساختار در مانده است، زیرا برای توجیه رابطه مطابقت نهاد اسم جمع در این جمله «مردم قیام کردند»، با فعل جمع پاسخی ندارد. مردم در شکل ظاهر مفرد است ولی با شناسه جمع آمده است.

۳. اینکه بگوییم فعل کلمه‌ای است که شناسه دارد کافی نیست؛ زیرا در جمله‌ای که نهاد آن اسم لفظ باشد (خیامپور، ۱۳۷۵، ص ۳۴) با این تعریف سازگاری ندارد؛ مثلاً: فعل «رفتیم» ماضی ساده است. «رفتیم» با وجود داشتن شناسه ظاهری م فعل نیست پس صرف داشتن شناسه، کلمه «رفتیم» فعل به حساب نمی‌آید و هیچ فارسی‌زبانی آن را فعل نمی‌داند.

۴. در مبحث جملات دو مفعولی، برای اثبات مفعول داشتن یا پذیرفتن «را» شرط است اما در چنین جملاتی اصلاً امکان ندارد بتوان دومین «را» را وارد کرد؛ مثلاً: جمله نقاش دیوار را رنگ زد، طبق نظر ایشان دو مفعولی است. مفعول اول که «را» دارد و حکمش مشخص است اما برای اثبات مفعول دوم «را» را وارد جمله می‌کنیم و می‌شود نقاش دیوار را رنگ را زد که کاملاً جمله بی‌معناست و «را» را نمی‌پذیرد. بهتر است بگوییم اصلاً جمله دو مفعولی نداریم، زیرا تمام مثالهای ایشان در حقیقت از نوع جملاتی‌اند که «را» ی موجود در جمله به معنی «به» آمده و نشانه متممی است نه مفعولی. لذا می‌توان گفت نقاش به دیوار رنگ را زد، پرستار بیمار را دارو داد (پرستار به بیمار دارو را داد) و مادر کودک را غذا داد (مادر به کودک غذا را داد). تنها از این طریق مفعول

بودن جزء قبل از فعل اثبات می‌شود. هر چند مؤلفان معتقدند که «را» ی به معنی «به» امروزه رایج نیست، در همین مثالهای خودشان، کاملاً این قضیه مشهود است؛ یعنی در تمام آنها «را» به معنی «به» آمده است.

۵. اشکال دیگر، روش تشخیص بدل و قید است. روش تشخیص این دو مقوله یکی است؛ یعنی هر دو روش اثباتشان قابل حذف بودن از جمله است و این امر در آموزش، اختلال ایجاد می‌کند.

۶. اشکال تعریف شاخص این است که شاخص نزدیک‌ترین وابسته به هسته گروه اسمی است. این تعریف ساختاری بدون توجه به جنبه‌های معنایی، مثل لقب‌دار بودن شاخص، زمانی کارایی دارد که یا فقط شاخص حضور داشته باشد مثل «آقا معلم» یا هسته چند وابسته پیشین به جزء شاخص داشته باشد، مثل: «آن دو آقا معلم» تا بگوییم آقا شاخص است. حال اگر بپذیریم که شاخص نزدیک‌ترین وابسته پیشین به هسته است که بدون نشانه خاصی پیش از هسته می‌آید، باید پرسید که مگر بقیه وابسته‌های پیش از هسته نشانه دارند؟ مثلاً اقسام صفت یا ممیز؛ لذا در مصداق‌یابی فراگیر ممکن است دچار اشتباه شود. مثلاً در گروه این «سه تخته فرش» با این تعریف، تخته شاخص است، درحالی‌که فقط در یک شرط با شاخص برابری می‌کند. پس بهتر است گفت شاخص در گروه اسمی‌ای حاضر می‌شود که هسته اسم شخص باشد یا صفت شغلی جانشین اسم، و تنها نزدیکی به هسته شرط نیست. چنان‌که می‌دانید این توصیف اخیر نمی‌تواند ساختاری باشد.

۷. در مبحث تعریف اسم آمده است که اسم در زبان فارسی نشانه‌ای ندارد مگر کلماتی مانند: فردا، هنوز، دیروز، همیشه، خوب، بد و زشت که نشانه‌ای دارند. لذا این ویژگی خاص اسم نیست و تعریفی دقیق نیست.

۸. در مبحث ساختمان واژه (ص ۱۲۰) آمده واژه‌ای مشتق است که در ساختمان آن یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته وجود داشته باشد، مانند: دراز، خوبی، کوفته. اشکال این تعریف در این است که تکواژهای وابسته از نظر مؤلف اثر و سایر زبان‌شناسان دو دسته‌اند: تصریفی و اشتقاقی. اما طبق تعریف اشتباه از واژه مشتق، فراگیر باید واژه دترها را مشتق بگیرد چون از یک تکواژ آزاد + وند درست شده است، درحالی‌که اصولاً مشتق نیست. زیرا همان‌طور که می‌دانید تکواژهای تصریفی تأثیری در نوع ساختمان کلمات ندارند و در تمام ساختمانها حضور می‌یابند ولی تکواژهای وابسته اشتقاقی فقط در ساختهای مشتق و مشتق - مرکب حضور دارند. پس باید این تعریف این‌گونه اصلاح شود که واژه مشتق، واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد + یک تکواژ وابسته اشتقاقی درست شده باشد.

۹. مبحث واج‌شناسی زبان فارسی ابهام دارد. درباره تشدید و واج بودن یا نبودن آن سخنی به میان نیامده درحالی که در مواقعی تمایز معنایی ایجاد کرده است؛ مانند: کره (کره جغرافیایی) با کره (بچهٔ اسب و الاغ)، بنا (ساختمان) در برابر بنا (سازندهٔ ساختمان)، دلال (میانجی) در برابر دلال (غمزه). مگر نه اینکه از ویژگیهای واج تمایز معنایی است؟ تشدید نیز در این مثالها همین کارکرد را دارد.

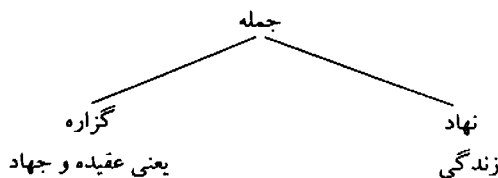
از ابهامات دیگر این مبحث وجود حروفی است که یکک واج به حساب می‌آیند ولی در مواقعی اگر به حرف هم آوای خود تبدیل شوند سبب تمایز معنایی می‌گردند؛ به این مثالها توجه کنید:

زن	زهر (سم)	توتی	حیات
↓	↓	↓	↓
ظن	ظهر (پشت)	طوطی	حیاط

شاید بتوان گفت که اینها از نظر تولید آوا با هم تفاوت داشته و یکسان نیستند؛ اما در واقع صرفاً به مسئلهٔ واج‌شناسی پرداخته‌ایم و کاری به آواشناسی آن نداریم.^(۱)

۱۰. بحث فعل مرکب، شاید به دور از اغراق، از ناقص‌ترین مباحث این کتاب است و مؤلفان برای فرار از تنگنای مصداق‌یابی گفته‌اند که دربارهٔ مرکب بودن فعل، فقط در جمله باید قضاوت کرد. درحالی که کلمه‌ای اگر مرکب باشد چه داخل جمله چه خارج از جمله همیشه مرکب است. مثلاً اسم مرکب گلخانه همه جا یک کلمهٔ مرکب است و هیچ جزئی نمی‌تواند بین اجزاء آن بیاید، چه داخل جمله باشد چه نباشد. چه‌طور است که برای تشخیص مرکب بودن یا نبودن فعل در دستوری ساختاری باید به جمله مراجعه و بر اساس معنای آن درباره‌اش قضاوت کرد. اگر اصول و قواعد ما علمی باشد باید مصداق‌یابی به سهولت صورت گیرد و نباید این قدر پیچیده و خسته‌کننده باشد.

۱۱. در جملات سه جزئی بدون فعل؛ مثل «زندگی یعنی عقیده و جهاد» نمودار (ص ۲۵) ناقص است؛ زیرا اجزاء گزاره با اینکه ساده نیست تجزیه و مشخص نشده است که نظر مؤلفان درباره هویت واژه «یعنی» چیست و این نشان می‌دهد که خودشان هم در این زمینه قضاوت درستی نداشته‌اند.



۱۲. مشکل دیگر در این کتاب شناسایی ساختمان واژه دخیل است که گاهی برخورد دو گانه با این واژه‌ها شده است. مثلاً کلمه هویت ساختمان ساده‌ای دارد و انسانیت و بشریت مشتق هستند و چنین توجیه می‌شود که «هو» در زبان فارسی به تنهایی نمی‌آید. بالأخره «یت» تکواژ هست یا نیست؟

۱۳. درباره واژه‌های فارسی نیز برخوردهای دو گانه کم نیست. برای مثال در «حاشیه دستور زبان فارسی» آمده که نباید به سابقه تاریخی واژه‌ها کاری داشت (ر.ک.: عمرانی، بهار ۱۳۷۷)، ولی در عمل چنین نیست. مثلاً در تجزیه واژه تکاپو می‌گوییم واژه‌ای مشتق - مرکب است، درحالی که مصدر تولیدکننده تکواژ نخست کلمه امروزه دیگر کاربردی ندارد یا دو واژه باید و شاید را دو تکواژ می‌گیریم درحالی که امروزه برای ما - د این کلمات به عنوان تکواژ صرفی شناخته شده نیست و تصور ما از آنها ساده بودن است. یا کسره نقش‌نما را به جهت سابقه تاریخی واج، تکواژ و واژه می‌گیریم.

۱۴. در تعریف واژه چنین آمده است: مشخصه واژه، جدایی‌پذیری، استقلال نحوی و یکپارچگی است، یعنی هر واحدی که بتواند با انعطاف‌پذیری در جمله جابه‌جا شود یا ممکن باشد در پیش یا پس آن عنصر دیگری از قبیل حرف نشانه و یا حرف اضافه و نشانه جمع آورد... واژه است (ر.ک.: ص ۸). طبق بخشی از این تعریف حروف واژه به حساب نمی‌آیند پس در تقسیم‌بندی واحدهای زبانی، حروف چه هستند؟ البته در کتاب سال سوم دبیرستان (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۳) حروف را واژه غیر مستقل دانسته‌اند که خود نوعی بیان نقیض با سخن بالاست.

چنان که مشاهده کردید جز مواردی که به شتاب‌زدگی برمی‌گردد اغلب این نقایص در دستور مورد نظر به نظریه ساخت‌گرایی باز می‌گردد؛ زیرا این نظریه نتوانسته است به طور دقیق ساختمان زبان فارسی را توصیف کند؛ از جمله در موارد ذیل:

۱. توصیف شبه جمله‌ها،

۲. توصیف افعالی که با شکل یکسان، از نظر اجزاء، جملات متفاوت می‌سازند؛

مثل: فعل گرفت.

۳. یافتن فاعل فعل امر در جمله،

۴. توضیحی درباره اسم مبهم،

۵. یافتن تفاوت بین اسم مفرد و اسم جمع،

۶. توضیح در مورد اسم خاص،

۷. توصیف منادای بدون علامت ندا،

۸. توضیحی در مورد مقوله حذف در جمله،
۹. توضیح دقیق در مورد حروف،
۱۰. توصیف در مورد صفت و مضاف الیه بدون کمک معنا،
۱۱. ارائه روش ساختاری دقیق درباره تشخیص فعل مرکب،
۱۲. توضیح در مورد واحدهای معنایی زبان مثل تکواژ حرفی،
۱۳. توضیح در مورد عنصر دو نقش (تنازع) و
۱۴. توصیف ساختاری در مورد وابسته‌های وابسته.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

همان‌طور که دیدیم بسامد تعاریف معنایی از تعاریف ساختاری بسیار بالاتر از تعاریف ساختاری بود، در حالی که مؤلفان در مقدمه کتاب اشاره کردند که کمتر از تعاریف معنایی استفاده کرده و بیشتر بر اساس ساختار به حل مسائل زبانی پرداخته‌اند. همچنین در بخش روشها، روشهای معنایی تشخیص اجزاء سخن دقیقاً دو برابر روشهای ساختاری بود. لذا این دستور نه تنها ساختاری نیست، بلکه در برخی مباحث، معنایی پیچیده به نظر می‌آید؛ مثل بحث فعل مرکب و وابسته‌های وابسته و رسم نمودارشان. فقط هر جا زبان فارسی اجازه داده است مؤلفان برای تبیین قواعد آن از ساختار استفاده کرده‌اند.

لذا این دستور در توصیف ساختاری مقولات زبانی ناموفق و حتی به دنبال این تعاریف، یافتن مصادیق عینی برای آنها مشکل و گاهی ناممکن بوده است؛ مثل بحث فعل مرکب و جملات دو مفعولی. این ضعف البته متوجه مؤلفان نیست بلکه متوجه نظریه‌مبنای کتاب (ساخت‌گرایی) است که از توصیف دقیق زبان فارسی عاجز است. چنان‌که گفتیم بسیاری از مقولات این زبان در چهارچوب این نظریه نمی‌گنجد، زیرا به دلیل یک‌سونگری به زبان از تجزیه و تحلیل دقیق داده‌های زبان در مانده است و این نشانه جدایی‌ناپذیری معنا از زبان است. پس هر کس این روش را پیش گیرد؛ به همین نتیجه می‌رسد. زمانی یک دستور مصداق واقعی یک زبان خواهد بود که در آن هم به ساخت و صورت و هم به معنا توجه شود. نه ساخت‌گرایی افراطی و نه معناگرایی افراطی بلکه باید دستوری اتحادی باشد تا بتواند بین نحو، واژگان و معناشناسی رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار کند (منگنو، ص ۱۱۹) و با استفاده از جنبه‌ها و ظرفیتهای مختلف زبان، به توصیف پدیده‌های زبانی بپردازد. بنابراین بهتر است برای زبان فارسی دستوری اتحادی (ساختاری - معنایی) نوشته شود تا این ضعفها از بین برود. همچنین مؤلفان عالی‌قدر این کتاب، اشکالات موجود را در آن برطرف کرده

یا از ادعای ساختاری بودن توصیفات خود صرف نظر کنند، چون واقعاً ساختاری نیست و میزان ساختاری بودن آن در مقابل معناگرایی بسیار اندک است.

پی‌نوشت

۱. از رساله کارشناسی نگارنده مقاله به نام نقد، تحلیل و بررسی کتب دستور و نظام جدید در مقایسه با دستور نظام قدیم متوسطه، فصل چهارم.

منابع

حق‌شناس، علی محمد، احمد سمیعی، وحیدیان کامیار و دیگران (۱۳۷۶، ۱۳۸۰، ۱۳۸۳)، *زبان فارسی (۱)*، (۲) و (۳) دبیرستان، چاپ چهارم، تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب درسی، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.

خیامپور، ع (۱۳۷۵)، *دستور زبان فارسی*، چاپ دهم، تهران: کتابفروشی تهران.

عمرانی، غلامرضا (بهار ۱۳۷۷)، «در حاشیه دستور زبان فارسی»، *رشد آموزش ادب فارسی*، شماره ۴۶.

منگنو، دو مینیگ (۱۳۷۸)، *الفبای زبان شناسی*، ترجمه محمد تقی غیائی، تهران: انتشارات جام.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، *مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات نیلوفر.

منابع برای مطالعه بیشتر

باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

باقری، مه‌ری (۱۳۷۸)، *مقدمت زبان شناسی*، چاپ سوم، تهران: نشر قطره.

شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۴)، *نقد ادبی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دستان.